

مارکسیسم و مسئله سوسیالیسم در یک کشور (یا بهتر بگوییم پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک کشور)

ف. فرخی

اصولاً طرح مسئله سوسیالیسم در یک کشور با شکست انقلاب اکتبر آغاز شد. طرح مسئله به این شیوه میبایست در خدمت توجیه ادامه استفاده دولت شوروی از نام سوسیالیسم میبود. استالین با پیش کشیدن قضیه بدین نحو، در واقع اصل قضیه را از همگان پنهان میکرد. حال آنکه برای هر آدم بی غرضی از بدیهیات مینماید که برقراری یک فرماسیون جدید اجتماعی قبل از پیروزی انقلاباتی که آن فرماسیون اجتماعی را هدف داشته باشند، ناممکن است. همانگونه که سرمایه داری با پیروزی انقلابات بورژوازی توانست خود را به عنوان شکل مسلط تولیدی مستقر نماید، همینگونه نیز برای برقراری سوسیالیسم لزوم دارد که انقلابات سوسیالیستی به پیروزی برسند تا سوسیالیسم بتواند به عنوان شیوه جدید تولیدی مسلط گردد. و درست همینجاست که این شعبده بازی صورت میگیرد. بجای مطرح کردن امکان یا عدم امکان پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک کشور، که موضوع اساسی شوروی در آنزمان بود، ناگهان توجه همگان به امکان برقراری سوسیالیسم در یک کشور معطوف میگردد، که در واقع هیچ ارتباط واقعی ای با اوضاع آنزمان شوروی نداشت، زیرا انقلاب سوسیالیستی خود در حال شکست بود، چیزی که به واقعیت هم پیوست.

موضوع از این نظر هم مهم است که میزان سنج خوبی برای ارزیابی از نیروهای مدعی وفاداری به مارکسیسم است، البته صرف پاسخگویی صحیح به این قضیه مصداق صحت و ثقم یک نیرو نیست چرا که این امر متضمن یک تحلیل کلی است. اما نیروهایی که معتقد به پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک کشورند، نمیتوانند به همان سوسیالیسمی بیاندیشند که مد نظر بنیانگذاران مارکسیسم بوده است. هدف این مقاله پرداختن به و تا حد ممکن بررسی این مقوله است.

از جمله مهمترین ابزارهایی که مارکسیستها جهت کاوش در مسائل در اختیار دارند از این قرارند: گنجینه پرارزش آثار بنیانگذاران مارکسیسم، جایکه آنها خود باموضوعی دست به گریبان بوده اند و به آن برخورد کرده اند، البته با در نظر گرفتن شرایط خاص زمانی، منطقه ای، جهانی و غیره. ابزار بسیار موثر و کارآمد دیگر همانا متدولوژی مارکسیستی، یا همان شیوه بررسی و نحوه تحلیل پدیدههاست که متضمن بکارگیری صحیح جانمایه این علم شرایط رهایی پرلتاریاست. در این نوشته بلاخص از ابزار نخستین یاری گرفته شده زیرا که اولاً مارکس و انگلس نه در یکی دو جا بلکه هر زمانی که موضوعیت داشته به موضوع مورد بحث ما اشاره کرده اند، ثانیاً شرایطی که آنها مد نظر داشته اند، با وجود گذشت بیش از یک قرن، نه تنها از بین نرفته بلکه تشدید شده است، به این بخش دوم پایین تر خواهیم پرداخت. نتیجه استفاده از این شیوه برخورد، نقل و قولهای طولانی میباشد که همینجا از خواننده بابت آن پوزش طلبیده می شود.

اما قبل از هر چیز باید يك مسئله را روشن کرد و آن اینکه مسلماً طبقه کارگر هر کشوری نخست تکلیفش را با بورژوازی کشور خود روشن میکند و سیادت سیاسی را بکف میآورد و به مقام يك طبقه ملی ارتقاء میابد(نقل به معنی از مانیفست حزب کمونیست).

برای شروع بهتر است به سراغ اثر مشترک مارکس و انگلس برویم. در مانیفست آمده است ۱

" جدائی و تضاد ملتها بر اثر رشد و توسعه بورژوازی و آزادی بازرگانی و بازار جهانی و یکسانی تولید صنعتی و شرایط زندگی مطابق با آن، بیش از پیش از میان میروند. سیادت پرولتاریا از میان رفتن این جدائی و تضاد را بیش از پیش تسریع میکند. اتحاد مساعی، لاقلاً اتحاد مساعی کشورهای متمدن، یکی از شرایط اولیه آزادی پرولتاریاست "

میبینیم که در نظر مارکس و انگلس انقلاب سوسیالیستی که متضمن رهایی پرولتاریا میباشد یک امر جهانیست و بیهوده نیست که در سر لوحه همه اعلامیه هایشان آمده است "پرولتاریای سراسر جهان متحد شوید"، زیرا این بیانگر تفاوت کمونیستها با احزاب پرولتری دیگر است همانگونه که باز در مانیفست می خوانیم: ۲

"فرق کمونیستها با دیگر احزاب پرولتری در این است که از طرفی، کمونیستها در مبارزات پرولتاریای ملل گوناگون، مصالح مشترک همه پرولتاریا را صرف نظر از منافع ملیشان، در نظر قرار میدهند و از آن دفاع میکنند، و از طرف دیگر در مراحل گوناگونی که مبارزه پرولتاریا و بورژوازی طی میکند، آنان همیشه نمایندگان مصالح و منافع تمام جنبش هستند".

اثر مشترک دیگری از مارکس و انگلس را مرور میکنیم. در کتاب ایدئولوژی آلمانی که دربرگیرنده اصول پایه ای اعتقادات این دو رهبر بزرگ پرولتاریای جهانی میباشد آمده است: ۳

"تنها با این توسعه جهانی نیروهای مولده است که یک مرادده جهانی بین انسانها برقرار میشود، مرادده ای که از یک طرف در همه ملتها بطور همزمان پدیده توده فاقد مالکیت را تولید میکند و هر ملت را به انقلاب ملتهای دیگر وابسته میسازد، و نهایتاً افراد تاریخی - جهانی را جایگزین افراد محلی میکند از لحاظ تجربی کمونیسم تنها بصورت عمل همزمان و همه در آن واحد ملتهای غالب، که لازمه اش توسعه جهانی نیروهای مولده جهانی وابسته به آن است، امکان پذیر است... به این ترتیب پرولتاریا تنها میتواند بشکل تاریخی جهانی وجود داشته باشد، همچنانکه فعالیت وی یعنی کمونیسم، تنها میتواند موجودیتی تاریخی جهانی داشته باشد"

پس چون پرولتاریا تاریخاً یک طبقه جهانیست، فعالیت او (کمونیسم) نیز بی شک یک امر جهانی خواهد بود. این در واقع تطبیق درک مادی تاریخ است به جامعه ای که از دل سرمایه داری و با انقلاب پرولتری زاده خواهد شد. این امری است جهانی و رهبران مارکسیسم حتی لحظه ای هم تردید در این مقوله نداشته اند. دلیل آن هم بسادگی در هم تنیده شدن بازار جهانیست، بازاری که تحت کنترل شرکتهای چند ملیتی بورژوایی است، و انقلاب سوسیالیستی بدون در هم شکستن این بازار نمیتواند به پیروزی برسد، و این مهم از عهده یک کشور مسلماً خارج خواهد بود. در ایدئولوژی آلمانی باز هم آمده است: ۴

"بعلاوه خصلت این تصاحب (منظور تصاحب نیروهای تولیدی است، فرخی) را طریقه انجامش هم تعیین میکند. این تصاحب تنها از طریق یک اتحاد، که باز هم بخاطر خصلت خود پرولتاریا تنها میتواند یک اتحاد جهانی باشد، و از راه انقلاب عملی شود، انقلابی که در آن از یکطرف قدرت شیوه تولید و مرادده و سازمان اجتماعی قبلی واژگون میشود، و از طرف دیگر خصلت و انرژی جهانی پرولتاریا که لازمه نیل به این تصاحب است، انکشاف مییابد".

حال به سراغ یکی از آثار مارکس میرویم. کتاب نبردهای طبقاتی در فرانسه نمونه ارزشمندی از نبوغ کارل مارکس در تحلیل وقایع تاریخی و بکارگیری متدولوژی مارکسیستی است. مارکس با بیهوده شمردن تصور رهایی پرولتاریا در انقلاب فوریه اینگونه ادامه میدهد: ۵

"کارگران همانطور که خیال می کردند در کنار بورژوازی میتوانند به رهایی برسند، این تصور را هم داشتند که امکان یک انقلاب پرولتاریایی در درون مرزهای ملی فرانسه، در کنار دیگر ملتهای بورژوا، برای آنان وجود دارد ولی، روابط تولیدی در فرانسه، تابع بازرگانی خارجی فرانسه، موقعیت این کشور در بازار جهانی و قوانین این بازار است، فرانسه چگونه میتواند بدون یک جنگ انقلابی در مقیاس اروپا، که آثار آن بر جبار بازار جهانی، یعنی انگلیس، معلوم بود، همه اینها را در هم بشکند؟"

باز میبینیم که برای مارکس وجود بازار جهانی، دیگر کشورهای بورژوازی و بازرگانی خارجی مطرح است. این يك خیال باطل یا در مواردی دیگر ریاکاری و تزویر است، اگر کسی بخواهد مطلبی غیر از این را لااقل با اسم مارکسیسم جابزند، چون همانطور که مارکس و انگلس بدرستی و بارها متذکر شده اند، بدلیل وجود بازار جهانی و قوانین حاکم بر آن و تأثیرش بر تجارت خارجی تمام کشورها و از طرفی وجود کشورهای بورژوازی، پیروزی انقلاب سوسیالیستی در يك کشو امکان پذیر نیست، بلکه این امر متضمن انقلاب در آن واحد لااقل چند کشور متمدن است. سوالی که ممکن است مطرح شود این است که آیا این شرایطی که مارکس و انگلس بحث خود را در آن پیش کشیده اند هنوز پایرجااند؟ من فکر نمیکنم که امروزه کسی بتواند منکر يك بازار وسیع جهانی بشود و یا دخالت کشورهای بزرگ سرمایه داری را در اقصا نقاط دنیا منکر شود، پس جواب آن سوال به سادگی این است که شرایط نه تنها به قوه خود باقی است، بلکه قویاً تشدید هم شده است تا جائیکه لزوم انترناسیونالیسم پرولتری هیچوقت بمانند حالا بارز نبوده است. باز هم در همان کتاب آمده است:

۶

"انقلاب جدید در فرانسه ناگزیر است که بیدرنگ از قلمرو ملی خارج شود و پهنه اروپا را فتح کند، پهنه ای که تنها صحنه مناسب برای تحقق یافتن انقلاب اجتماعی در قرن نوزدهم است."

به سراغ یکی دیگر از آثار کارل مارکس میرویم. در کتاب نقد برنامه گوتا ۷ مارکس با به تمسخر گرفتن انترناسیونالیسم لاسالیان در برنامه شان می نویسد:

"بدیهی است که طبقه کارگر، به منظور مبارزه، باید قبل از هر چیز در کشور خود، که جایگاه اصلی مبارزه اوست، به عنوان يك طبقه سازمان یابد. بنا به گفته مانیفست، از آنجاییکه مبارزه این طبقه در شکل خود (و نه در مضمون آن) ملی است، سازماندهی طبقه کارگر نیز باید در سطحی ملی صورت پذیرد. ولی ((چارچوب دولت ملی)) موجود، مثل امپراطوری آلمان، از لحاظ اقتصادی در چارچوب بازار جهانی و از لحاظ سیاسی در چارچوب نظام دولتهاست. هر تاجری میدانند که تجارت آلمان در عین حال تجارتي خارجی است و عظمت آقای بیسمارک دقیقاً در همین واقعیت نهفته است که او يك سیاست بین المللی را دنبال می کند"

اثر دیگری از مارکس ۸ که به نام مصاحبه با تاریخ به چاپ رسیده، مصاحبه ایست از طرف روزنامه شیکاگو با کارل مارکس که در جواب سؤال خبرنگار مبنی بر اینکه سوسیالیستها تا به حال چه کاری انجام داده اند مارکس جواب میدهد:

"روابط بین المللی که زمانی بین پرولتاریای سه کشور مختلف ایجاد شد نشان داد که سوسیالیسم اساساً يك مشکل محلی نیست بلکه يك مسئله بین المللی است که با کنشهای بین المللی کارگران حل می شود".

دیگر نباید جای شکی برای کسی باقی مانده باشد، که نظر مارکس در مورد پیروزی انقلاب سوسیالیستی در يك کشور چیست!

حال سری به یکی از آثار انگلس میزنیم. دیدیم که در آثار مشترکشان، چگونه مارکس و انگلس در این امر، که ملازمه انقلاب سوسیالیستی تشریک مساعی پرولتاریای جهانیست، توافق نظر داشتند. اما آنها در آثار منفردشان هم، هر کجا که لازم بوده، به این مهم پرداخته اند. چنانچه شرح آثاری از مارکس در بالا گذشت. انگلس نیز به نوبه خودش در کتاب اصول کمونیسمش ۹ به وضوح هر چه تمامتر به این پربلماتیک پاسخ مستقیم داده است. در جواب سؤال ۱۹ مبنی بر اینکه آیا انقلاب سوسیالیستی در يك کشور امکان پذیر است؟ مستقیماً جواب میدهد:

"نه، صنایع بزرگ همه ملت‌های روی زمین بخصوص ملت‌های متمدن را بوسیله بازارهای جهانی بطوری بهم متصل نموده که هر ملت با وقایعی که در میان ملت دیگر پیش می‌آید، بستگی پیدا میکند. از طرف دیگر صنایع بزرگ، تکامل اجتماعی را در عموم کشورهای متمدن، تا حدی مساوی نموده است بطوریکه در کلیه این کشورها بورژوازی و پرولتاریا دو طبقه اصلی اجتماع هستند و مبارزه بین این دو طبقه، مبارزه قطعی دوره کنونی میباشد. از این رو انقلاب کمونیستی تنها يك انقلاب ملی نیست، بلکه انقلابی است که در تمام ممالک متمدن، یعنی اقل در انگلستان - آمریکا - فرانسه و آلمان در زمان واحد صورت خواهد گرفت. این انقلاب در هر يك از این ممالک به نسبت اینکه يك کشوری دارای صنایع کاملتر، ثروت بیشتر، قوای تولیدی زیادتر باشد، تندتر یا کندتر پیشرفت خواهد کرد.

بدین ترتیب این انقلاب در آلمان به آهسته‌ترین و سخت‌ترین وجه، و در انگلستان به تندترین و آسانترین راه انجام پذیر خواهد بود. این انقلاب يك انقلاب جهانی است و لذا در يك وسعت جهانی هم انجام خواهد گرفت."

دیگر از این مستقیم‌تر و واضح‌تر نمیتوانست گفته شود. میبینیم که در همه آثار اشاره شده دلایل رهبران مارکسیسم همانهایی هستند که دوباره و دوباره تکرار می‌شوند. برای اینکه از لنین هم یاد کرده باشیم بد نیست اشاره ای داشته باشیم به یکی از آثار او، جایی که به وضوح نشان میدهد که لنین هم از این موضع گیری رهبران مارکسیسم باخبر بوده و از آن پیروی میکرده است. در مقاله ای به نام کارل مارکس که لنین در سال ۱۹۱۴ برای دائرةالمعارف روسی به نام (گرنات) نوشت در بخش مربوط به سوسیالیسم صفحه ۲۴-۲۵ این نقل و قول از مانیفست کمونیست را می‌آورد:

"اما توسعه سرمایه داری هر چه بیشتر و بیشتر حصارهای ملی را منحل میکند، تجزیه ملی را از بین میبرد و تضادهای طبقاتی را بجای تضادهای ملی می‌نشانند. این واقعیتی است در کشورهای سرمایه داری پیشرفته، که کارگران میهن ندارند، و تشریک مساعی همه ویا لافل تشریک مساعی کارگران کشورهای متمدن، اولین شرط رهایی پرولتاریاست."

لنین همچنین در پیش نویس و توضیح برنامه ای برای حزب سوسیال دمکرات مینویسد: ۱۰

"سازمان یابی طبقه کارگر و همبستگی آنان محدود به یک کشور یا ملت نیست: احزاب کارگران کشورهای مختلف با صدای رسا همسانی کامل (همبستگی) منافع و اهداف کارگران تمام جهان را اعلام می‌دارند. ... اتحاد کارگران تمام کشورها ضرورتی است که از این حقیقت برمی‌خیزد، که طبقه سرمایه دار که بر کارگران حکم می‌راند، حکومت خود را محدود به یک کشور نمی‌کند. پیوندهای تجارتي بین کشورهای مختلف نزدیک و گسترده تر می‌شود؛ سرمایه دائماً از یک کشور به کشور دیگری می‌رود. تسلط سرمایه دار بین المللی است. بدین علت است که مبارزه کارگران در تمام کشورها برای آزادی خود فقط وقتی موفقیت آمیز خواهد بود که کارگران مشترکاً علیه سرمایه بین المللی نبرد کنند. بدین علت است که کارگر روسی در نبردش علیه طبقه سرمایه دار، رفیق کارگر آلمانی، لهستانی و فرانسوی است، درست همانگونه که دشمن او سرمایه داران روسی، آلمانی، لهستانی و فرانسوی هستند. سرمایه بین المللی هم اکنون دست خود را به سوی روسیه دراز کرده است. کارگران روسی نیز دست خود را به سوی جنبش بین المللی کارگران دراز می‌کنند."

نتیجه گیری:

برای رهبران مارکسیسم حتی لحظه ای هم شك در این نکته که انقلاب سوسیالیستی در يك کشور امکان پذیر نیست وجود نداشته است و همانطور که در بالا آمد بارها به این نکته اشاره کرده اند. شرایط و دلایل مطرح

شده که از درك ماتریالیسم تاریخی آنها از دنیای اطرافشان سرچشمه میگرفت، امروز نه تنها به قوه خود باقی است، بلکه چندین برابر تشدید شده است. این شرایط عبارتند از: توسعه هر چه بیشتر بازار جهانی و به هم گره خوردگی هر چه بیشتر آن، ادغام شرکتهای غول آسای چند ملیتی و گلوبالیزاسیون، دخالت هر چه بیشتر کشورهای بزرگ امپریالیستی در اوضاع داخلی کشورهای کوچکتر به نسبت تمایلات سرمایه جهانی، تجارت خارجی به عنوان جزء لاتجزای امورات اقتصادی يك کشور و.....

بیشترین ایرادی که به این طرز بررسی مسئله گرفته می شود، که البته میراث استالینیسم است، این است که پس از این قرار، پرولتاریا باید دست به سینه بنشیند تا شرایط بین المللی برای مبارزه او آماده شود و یا این ایراد که کسانی که تبلیغ عدم امکان سوسیالیسم در يك کشور را میکنند می خواهند پرولتاریا را پاسیو کرده و از مبارزه منصرف کنند. برای روشن شدن این ایرادات، قبل از اینکه این ایرادات به این نوشته هم گرفته شوند، باید گفت که اولاً این ایرادات تراوش يك درك مکانیکی از پروسه انقلابات اجتماعی است و هیچ قرابتی با درك مادی تاریخ و شیوه نگرش مارکسیستی به مقوله انقلاب و اوضاع بین المللی ندارند. اینها در واقع ناله ها و دست و پا زندهای حریصانه جناح چپ بورژوازی و نمایندگان سیاسی اوست که خشمناک از حرکت هر چه بیشتر صنایع بزرگ بطرف جهانی شدن و به کنار زدن و زائل کردن هر چه بیشتر اوست، چیزی که او را هر چه بیشتر به سمت ناسیونالیسم سوق میدهد، هر چند که مجبور شود این کار را با نام پرولتاریا و سوسیالیسم در يك کشور انجام دهد.

دوماً همانطور که در بالا آمد (مانیفست) پرولتاریا مجبور است و باید که خود را در وهله اول به مقام يك طبقه ملی سوق دهد و سیادت سیاسی را به کف آورد. برای این منظور هم مترسد کسب اجازه از هیچ گروه و یا دسته ای نخواهد ماند و کمونیستها به عنوان جزوی از طبقه نه تنها مانع او نخواهند شد بلکه در تمام دوران در صفوف پرولتاریا و همدوش او خواهند بود. اما کمونیستها هیچگاه غافل از اصلی ترین وظیفه خود که همانا نمایندگی و دفاع از منافع کل طبقه پرولتاریا، صرف نظر از منافع ملیشان نخواهند بود. این است جان مایه انترناسیونالیسم کمونیستها، چیزی که بخصوص در میان کمونیستهای ایرانی به آن کم بها داده شده است. ممکن است سؤال شود که اگر بر فرض پرولتاریا قدرت را در کشوری در دست گرفت و خبری از انقلاب در کشورهای دیگر نشد، آنگاه چه؟ آیا مطرح کردن عدم امکان سوسیالیسم در يك کشور باعث دلسردی نمیشود؟ این شیوه سؤال نیز از همان درك متافیزیکی و منجمد از اوضاع جهانی و انقلابات ناشی میشود. در این مورد باید گفت که اولاً شرایطی که باعث انقلاب احتمالی در يك کشور شوند نمیتوانند به شکل جهانی وجود نداشته باشند چون سرمایه جهانی تمام دنیا را درنور دیده است و نتیجتاً اوضاع ممالک مختلف را به هم وابسته کرده است و این شامل انقلاب در کشورهای مختلف هم میشود. بحرانی که باعث انقلاب در يك نقطه از دنیا میشود حتماً در بسیاری از دیگر نقاط دنیا هم صدق میکند، البته با مشخصات و ویژگیهای منطقه ای خود. دست زدن یا نزدن پرولتاریای کشور بخصوص به انقلاب، مسلماً بستگی به آمادگی پرولتاریا برای اینکار دارد. وظیفه کمونیستها حضور فعال در انقلاب از يك طرف و نشان دادن تند پیچهای انقلاب و نتایج آن به طبقه خودشان است و از طرف دیگر کوشش در جهت هر چه بیشتر انترناسیونالیزه کردن انقلاب است. اما اینکه اگر پرولتاریای يك کشور در انقلاب خود تنها ماند و اوضاع انقلاب جهانی رو به آرامش گذاشت، آیا انقلاب محکوم به شکست است؟ نظر شخصی من این است که، بله، آن انقلاب که سوسیالیسم را هدف گرفته بود در چنان شرایطی به شکست کشیده میشود، ولی همینکه پرولتاریا دست به عمل انقلابی بزند و به عنوان يك طبقه ملی وارد کارزار سیاسی بشود میتواند شرایط زندگی يك جامعه راسالها به پیش ببرد، حتی اگر انقلاب به شکست بیانجامد. این دلیلی است برای وارد کارزار انقلابی شدن پرولتاریا در هر زمان که توان آنرا داشته باشد.

همانطور که در ابتدا اشاره شد، مسئله سوسیالیسم در يك کشور و نقد مارکسیستی آن وسیله مناسبی است برای محک زدن نیروهای مدعی مارکسیسم. اگر این مقاله بتواند لافاقل موجب شود، که افراد صادق فعال در احزاب و سازمانهایی که تبلیغ سوسیالیسم در يك کشور را میکنند، بتوانند سوسیالیسم آنها را زیر سؤال ببرند و جویا

شوند که چه چیز است که بجای سوسیالیسم بخورد آنها داده میشود، آنگاه نویسنده مقاله به هدف خود از نوشتن آن رسیده است.

شهریور ۱۳۸۲

ف. فرخی

توضیحات

- ۱- مانیفست حزب کمونیست، ترجمه فارسی، صفحه ۱۶
- ۲- همانجا، صفحه ۱ و ۱۲
- ۳- ایدئولوژی آلمانی، ترجمه فارسی، صفحه ۴۲
- ۴- همانجا، صفحه ۱۰۸
- ۵- نبردهای طبقاتی در فرانسه، ترجمه فارسی، صفحه ۲۲
- ۶- همانجا، صفحه ۴۷
- ۷- نقد برنامه گوتا، ترجمه فارسی، صفحه ۱۶
- ۸- مصاحبه با تاریخ_ کارل مارکس_ یک، سایت نگاه، صفحه ۳
- ۹- اصول کمونیسم، ترجمه فارسی، صفحه ۱۳
- ۱۰- مجموعه آثار لنین، جلد دو، ص ۹۳-۱۲۱

ملاحظاتی در خصوص مارکسیسم و مسئله سوسیالیسم در یک کشور

ف. فرخی

با تشکر از آقای ادیب در مورد واکنششان به مقاله مارکسیسم و مسئله سوسیالیسم در یک کشور. اطمینان داشتم که مقاله ام سر فصلی را برای بحث حول این قضیه باز خواهد کرد، اما امیدوار بودم که با بحثی سنجیده تر از اینها و با دیدی جستجو کننده روبرو شوم. خوب همیشه انتظارات آدم برآورده نمیشوند و باید به همین میزان قناعت کرد و امیدوار بود که مثلاً آقای ادیب در "مختصر پاسخ" بعدی خود لطف کرده کمی عمیقتر به قضیه برخورد کنند تا بلکه بتوانیم بکمک همدیگر بحثی مثبت و سازنده را به پیش ببریم.

همینجا قبلاً از آقای ادیب پوزش میخواهم که وقت من اجازه پاسخگویی به کلیه مسائلی که ایشان در مقاله شان به آنها پرداخته اند را نمیدهد. اشکال اول کار ایشان در این است که چنان از این شاخه به آن شاخه میپرند که نتنها خواننده را بلکه خودشان را نیز مات و مبهوت گذاشته اند که بالاخره ایشان قصد پرداختن به کدام موضوع را دارند!؟

اشکال دوم و اساسی تر ایشان این است که، باینکه خود ادعا در این امر دارند، اما مطالبشان هیچ قرابتی با مارکسیسم که ندارد بجای خود، حتی در نزدیکی آن نیز پرسه نمیزند (به این مطلب پائین تر میپردازم). اشکال بعدی مقاله ایشان این است که بالاخره بعد از مدتی انتظار که آدم مقاله را دنبال میکند و ناگهان احساس میکند که الان دیگر برای آن همه شعاری که ردیف شده است دلیل و برهانی آورده میشود، درست همینجا دست خواننده را در حنا گذاشته و به شاخه ای دیگر می پرند، و البته شروع به دادن شعارهای جدید میکنند. کوتاه کلام اینکه مقاله ایشان بدون بار علمی است (دلایل در پائین).

بعد از این مختصر باید عرض شود که بدلیل اینکه مقاله من در مورد مسئله سوسیالیسم در یک کشور میباشد، در نتیجه فقط به بخشهایی از مقاله که به آن مربوط میشود پرداخته میشود. البته نکات کوتاهی را نیز در مورد

برخی از مطالب فرعی تر پاسخگو شده ام، چون کجروی در آنها بوضوح پیداست و احتیاج به صرف وقت آنچنانی ندارد.

آقای ادیب ادعا میکنند که من چند نقل و قول از مارکس و انگلس را بدون ارتباط به قضیه آورده ام تا حرف خودم را به کرسی بنشانم. اولاً اینکه دوست گرامی من حرفی را نمی خواهم به کرسی بنشانم. مقاله من يك بررسی پژوهشی در آثار مارکس و انگلس است که از آن مسئله مارکسیسم و انقلاب سوسیالیستی (کمونیستی) بیرون کشیده شده است.

تنها انتزاعی هم که در این مقاله صورت گرفته همین است، به این دلیل ساده که به همه نکات یکباره نمیتوان پرداخت. برای راحت کردن روح آقای ادیب هم که شده باید عرض شود که من تروتسکیست نیستم و اصولاً به این تقسیم بندیها هم اعتقادی ندارم. این را گفتم چون در مقاله آقای ادیب موجی از تنفر نسبت به تروتسکی و ارادت نسبت به استالین نمود دارد! اما بماند که موضوع بحث من نیست.

ثانیاً اینکه به احتمال قوی آقای ادیب از انتزاع بشکل شدیدی خودداری میفرمایند چون از اول مقاله شان که بگیرید شروع میکنند، بی ارتباط به قضیه مربوط به مقاله من، راجع به کمون پاریس حرف زدن (البته به اشتباه کتاب نبردهای طبقاتی در فرانسه را ذکر میکنند که مربوط به انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه است و نه کمون پاریس) و بعد به سراغ مسئله حزب سیاسی میروند و بعد چرخه نیز در مسئله آگاهی طبقاتی زده تا به سراغ خود مفهوم سوسیالیسم برسند. انگار که از ایشان خواسته شده که مانیفستی را ترتیب دهند (البته مانیفست ایشان بیشتر به مانیفست بورژوازی شبیه شده تا مانیفست کمونیستی، دلایل را در ادامه ببینید). ثالثاً نقل و قولهایی که من آورده ام، آن سطوری هستند که ارتباط به موضوع بحث دارند و این ناگفته روشن است که کسی تمام يك کتاب را نمیتواند نقل و قول کند و این به عهده خواننده است که برود و بازخوانی کند و راجع به صحت مطالب تصمیم بگیرد کاری که آقای ادیب نکرد ه اند و اتفاقاً ایشانند که با آوردن نقل و قولی از لنین (تنها جایی از مقاله ایشان که به ماخذی رجوع میشود!!) میخواستند ثابت کنند که انقلاب سوسیالیستی در يك کشور امکان دارد، اما دقیقاً بدون توجه به معنی جمله ای که خود آورده اند و بدون توجه به اصل مسئله و مطالب چند سطر پائین تر نقل و قولشان از لنین (پائین تر ببینید چگونه).

ایشان گلایه کرده اند که چرا مارکس و انگلس راجع به مسئله سوسیالیسم در يك کشور در کتاب کمون پاریسشان چیزی نگفته اند. من فکر میکنم که این سؤال را ایشان باید از خود آنها میکردند اما همانطور که در مقاله اول هم گفتم رهبران مارکسیسم هر جا که احتیاج دیده اند به این موضوع پرداخته اند و مثالهای زیادی را هم آورده ام، اما من کتاب جنگ داخلی در فرانسه را برای نوشتن مقاله ام بازخوانی نکرده ام و صحت و ثقم این اظهار نظر را هم در نتیجه نمیتوانم بررسی کنم.

بحث مربوط به روسیه تزاری در انقلاب نیمه قرن ۱۹ و موضع گیری مارکس نسبت به آن هیچگونه ربطی به مسئله امکان پیروزی انقلاب سوسیالیستی در يك کشور ندارد بلکه برعکس در تعریف ارتباط انقلابات کارگری با یکدیگر نهفته است.

آقای ادیب ادعا کرده اند که سرمایه مالی و امپریالیستی اجازه انقلاب پرولتری در چند کشور را در آن واحد نخواهند داد. اولاً اینکه اگر قرار بر کسب اجازه از سرمایه مالی بود که اجازه هیچ انقلابی در عصر سرمایه داری صادر نمیشد. دوماً هر بچه دبستانی ای هم با دودوتا کردن میتواند بفهمد که اگر پرولتاریای چند کشور با قدرت اتحاد خود نتوانند از عهده يك انقلاب برآیند، آن انقلاب از عهده پرولتاریای فقط يك کشور قاعدتاً خارج خواهد بود. در پاراگرافهای بعد، ایشان حکم به غیر ممکن بودن انقلاب سوسیالیستی در آن واحد در چند کشور متمدن را میدهند و البته نقل و قولی هم بحساب خودشان از مقاله من میاورند غافل از اینکه، نقل و قول یاد شده اثر انگلس است!! حال چه کسی گارگران را به پاسیویسم میکشاند؟

مقاله ایشان با معنی پیروزی نهایی سوسیالیسم ادامه مییابد. باز هم کج فهمی و تعریف مارکسیسم. بنمیدانم که چرا دیگر از این بابت تعجبی نمیکنم. ایشان میگویند که هر کجا که رهبران مارکسیسم صحبت از انقلاب سوسیالیستی در چند کشور کرده اند، منظورشان پیروزی نهایی و قطعی سوسیالیسم بوده است. من از ایشان

سؤال میکنم پس چرا حتی از آوردن يك مثال هم عاجز بوده اید؟؟ البته من از رهبران مارکسیسم، مارکس و انگلس را مد نظر دارم و اگر آقای ادیب بخواهد از مثلاً استالین مثال بیاورد نباید به پای مارکسیسم بنویسد. اما ایشان به خیال خودشان از لنین مثال آورده اند(البته بدون قید ماخذ!) اما در همین مثال هم باز ثابت میکنند که کنه مطلبی را که لنین در دولت و انقلاب در مورد پیروزی قطعی سوسیالیسم و فازهایی را که رهبران مارکسیسم برای متحول شدن جامعه سرمایه داری و برقراری کمونیسم قائل بوده اند درک نکرده است. اولاً اینکه منظور از فاز اول کمونیسم که امروزه بعنوان سوسیالیسم می شناسیمش، دوره گذار است که در آن، جامعه تازه متولد شده کمونیستی(در مفهوم مارکسی آن)، هنوز بلاجبار خصوصیتی از جامعه سرمایه داری که از آن زاده شده را با خود دارد، یعنی همان حق بورژوازی که لازمه اش دولت پرولتری است (وجود دولت بعنوان نقیصه ای اجباری در دوران گذار) هر چند که این دیگر دولت به مفهوم عام آن نیست و لازم و ملزوم پیروزی نهایی است. در دوران فاز بالایی کمونیسم دیگر وجود دولت لازم نیست و آن به اضمحلال رفته است و دیگر از حق بورژوازی خبری نیست. این است منظور رهبران مارکسیسم از پیروزی قطعی کمونیسم و بر خلاف آن چیزی که آقای ادیب میفرمایند اتفاقاً این در يك کشور قابل رسیدن است و احتمالاً هم چنین خواهد بود و این قضیه است که به رشد ناموزون اقتصادی کشورها بستگی دارد و نه انقلاب سوسیالیستی(این را بعداً بیشتر توضیح میدهم). تا از این پاراگراف مقاله آقای ادیب رد نشده ایم باید بگویم که وجود خطر هجوم کشورهای امپریالیستی اتفاقاً در اوان انقلاب کمونیستی (سوسیالیستی) است که موضوعیت دارد نه در فاز بالایی کمونیسم انطور که ایشان میفرمایند. خواننده دقت دارد که این همان مثل تا ثریا میروید دیوار کج شده، هر چه که پیش میرویم میبینیم که ایشان نه فقط مسئله سوسیالیسم در يك کشور که حتی خود سوسیالیسم را هم کج فهمیده اند، امیدواریم که عاقبت به خیر باشند!

در ادامه مقاله ایشان نکاتی راجع به حزب انقلابی، آگاهی طبقاتی و اینها گفته اند که من به این قضیه وارد نمیشوم چون این بحث بسیار طولانی است ولی آقای ادیب را دعوت به خواندن مطالب جدیدی که در اینترنت یافت میشود میکنم مثلاً در مورد آگاهی طبقاتی در سایت تشکیلات کارگران انترناسیونالیست (اگر ایشان برچسب دیگری را به من نچسبانند). در ضمن نکته دیگر اینکه اتحادیه کمونیستها را مارکس و انگلس بنا نهادند و هنگامی که آنها بدان پیوستند موجود بود و دیگر اینکه هم و غم مارکس و انگلس برای شرکت در این اتحادیه دقیقاً کار انترناسیونالیستی کردن بوده است(نگاه کنید به مقدمه انگلس بر نقد برنامه گوتا).

آقای ادیب ادعا کرده اند که این لنین بود که معتقد به پیروزی انقلاب سوسیالیستی در يك کشور بود و نه استالین. خواننده توجه دارد که در سطورى که ایشان نوشته اند قسمتهای زیادی را از نوشته های لنین کپی کرده اند(البته بدون اینکه این را اعلام کنند!) در این سطور دقت کافی در نگارش هست و مشخص است که نویسنده روی جملات خود کار کرده است اما در لابلای این سطور جمله هایی می آید که نشان از بیدقتی نویسنده دارد و معانی با هم مخلوط میشوند. الالقاعده چون اینجا تنها جایی است که ایشان نقل و قولی آورده، با ذکر ماخذ! جا دارد که روی آن مکت کنیم. ایشان از مقاله ای از لنین به اسم "درباره شعار کشورهای متحد اروپا" (این دو صفحه را حتماً بخوانید) نقل میکنند که میگوید "ناموزونی تکامل اقتصادی و سیاسی قانون بی چون و چرای سرمایه داری است. از اینجا نتیجه میشود که پیروزی سوسیالیسم ابتدا در معدودی از کشورها یا حتی در يك کشور جداگانه سرمایه داری ممکن است" (تاکید از من است فرخی). آقای ادیب توجه دارند که لنین با دقت هر چه تمامتر از پیروزی سوسیالیسم حرف میزند و نه از پیروزی انقلاب سوسیالیستی. و در نقل و قول بعدیشان از "درباره دو مشی در انقلاب ۱۹۱۵" توجه شان را به این جلب میکنم که اینجا در سطر آخر لنین با تاکید راجع به انجام انقلاب سوسیالیستی صحبت میکند و بلافاصله میگوید در اتحاد با پرولتاریای اروپا. آیا آقای ادیب فکرش را کرده چرا هر موقع از بحث بر سر پیروزی انقلاب سوسیالیستی است ملزومه اش اتحاد مساعی پرولتاریای چند کشور است ولی سوسیالیسم میتواند در معدودی یا حتی فقط يك کشور پیروز شود؟ آیا آقای ادیب تفاوت بین پیروزی انقلاب سوسیالیستی و پیروزی سوسیالیسم را حالا درك میکند؟ ما فقط میتوانیم امیدوار باشیم و به بحث خود ادامه دهیم. عرض شود خدمت خواننده عزیز و آقای ادیب که بر خلاف ادعای ایشان، لنین همیشه از اول انقلاب کبیر اکبر تا موقع مرگش

امید به کمک از طرف پرولتاریای اروپای متمدن داشت بخصوص پرولتاریای آلمان و برای او مسجل بود که اگر پرولتاریای شوروی در انقلاب خود تنها بماند شکست خواهد خورد، که چنین هم شد. توجه تان را به نقل و قولی از لنین در این مورد جلب میکنم در "مجموعه سخنرانیهای لنین در کنگره های کمینترن صفحه ۱۳۹-۱۴۰ آمده است: **ما چنین میاندیشیدیم: با انقلاب بین المللی به کمکمان خواهد آمد که در آن صورت پیروزی کامل ما تضمین خواهد شد، یا مجبور خواهیم شد به کارمتواضعانه انقلابی خودمان، با این اعتقاد که حتی در صورت شکست خدمتی به آرمان انقلاب کرده ایم و تجربه ما بنفع انقلابات دیگر خواهد بود ادامه بدهیم.** (توجه کنید به روحیه انقلابی لنین در مقابل روحیه کاسبکارانه آقای ادیب که قبل از يك انقلاب دونبال سود آن میگردند، فرخی) برای ما روشن بود که پیروزی انقلاب پرولتری بدون پشتیبانی انقلاب بین المللی جهان امکان ندارد، پیش از انقلاب و حتی پس از انقلاب ما چنین میاندیشیدیم یا انقلاب در دیگر کشورها یعنی کشورهای سرمایه داری پیشرفته بیدرنگ یا خیلی زود آغاز میشود یا آنکه ما هلاک میشویم.

امیدوارم که آقای ادیب با این نقل و قول طولانی از لنین که نمونه هایی دیگر آن هم موجود است تفهیم شده باشند که عدم امکان پیروزی انقلاب سوسیالیستی در يك کشور نه تنها يك نکته تروتسکیستی که شما آنرا نام نهاده اید نیست بلکه مربوط به لنین هم نیست بلکه ناشی از درک تاریخی مارکس و انگلس از انقلابات بطور عام و انقلاب سوسیالیستی بطور خاص است و لنین به این نکته واقف بود و آن را با گوشت و استخوان احساس کرده بود.

من هم در مقاله قبلی ام حرفی را از خودم نزده بودم و هر چه بود از مارکس و انگلس آمده بود. اگر آقای ادیب تناقضی در این نکات میبیند بخاطر عدم درک ماتریالیستی تاریخی از انقلاب است. همانطور که در جمله بالا مشاهده میکنید، لنین با وجود اینکه از عاقبت نه چندان خوش انقلاب در صورت نرسیدن کمک از طرف پرولتاریای اروپایی با خبر بود، به پیشواز انقلاب میرود و حتی آنرا رهبری میکند و همانطور که همه میدانند انقلاب در کشورهای پیشرفته سرعت شکست خورد، اما همانطور که لنین حدس زده بود تجربه انقلاب اکتبر هنوز پس از نزدیک به ۹۰ سال الهام بخش انقلابات متعدد است.

جدا از این همانطور که در مقاله نخست گفتم انجام انقلاب هیچ ربطی به خوشفکری يك شخص یا اشخاص ندارد و هیچ ربطی هم به ناموزونی رشد اقتصادی کشورهای امپریالیستی ندارد (البته نه بطور مستقیم) و حتی بقول مارکس انقلاب بیشتر امکان وقوعش را در کشورهای حاشیه ای مییابد تا در کشورهای مقتدر سرمایه داری، چون این آخری امکانات بیشتری برای رفع و رجوع بحرانها دارد ولی ریشه انقلاب را همیشه در کشور مقتدر باید جستجو کرد. این است ارتباط جهانی کشورهای مختلف به همدیگر چه از نظر سیاسی و چه از نظر اقتصادی. به همین خاطر هم انقلاب در ۱۸۴۸ در فرانسه به وقوع پیوست و نه در انگلیس که قلب سرمایه داری در انموقع بود (رجوع کنید به **نبردهای طبقاتی در فرانسه ترجمه ب پرهام صفحه ۱۵۸**).

و دوباره همانطور که قبلاً هم عرض شد در يك دوره انقلابی، پرولتاریا با توجه به میزان رشد و آمادگی اش دست به انقلاب میزند و موضوع يك انقلاب حقیقی فقط در شرایطی مشخص مطرح است و در آن شرایط نیز پرولتاریا نه مترصد کسب اجازه از طرف سرمایه مالی میشود و نه مترصد حزب مد نظر آقای ادیب. وظیفه هر کسی که اسم خود را کمونیست میگذارد نیز شرکت فعال در تمام تعارضات پرولتاریا بر علیه سرمایه داری است، بعنوان بخش پیشرو و آگاه طبقه، هر چند که معتقد باشد آن حرکت به هدف میرسد یا خیر. حالا آقای ادیب هر چه میخواهد از به انتظار نشستن تا انقلاب جهانی سر خود و دیگران را درد بیاورد. این است کنه فعالیت کمونیستی. آقای ادیب میفرمایند در زمان انقلاب اکتبر خبری از کارزار جهانی نبوده، من تعجب میکنم چون هر کسی که الفبای تاریخ آنزمان را بداند، گواهی میدهد که بحران سرمایه داری لااقل سراسر اروپای غربی را فلج کرده بود و همگان انتظار قیام پرولتاریای اروپا را داشتند. در ادامه همین بحثشان به مسئله انترناسیونالیسم میپردازند که جای آن در اینجا نیست. من فقط خواننده را دعوت به مرور این بخش از بحث ایشان میکنم (البته جدا از نکاتی که از لنین آورده) تا ببینند که چه تشابه خاصی بین درک ایشان از انترناسیونالیسم پرولتری است با درک لاسالیانی از این قضیه سپس به نقد آن از طرف مارکس در نقد برنامه گوتا رجوع کنند.

البته آقای ادیب آنجایی که بقول خودشان به نقل و قولهای من پرداخته اند همه چیز را گرفته اند بجز لب کلام یعنی آنجایی که مارکس و انگلس مستقیماً نتیجه گیری میکنند که معتقدند که پیروزی انقلاب سوسیالیستی يك امر جهانیست. البته من فکر میکنم این انتخاب قصداً انجام شده چون هیچکس دیگری هم تاب مقاومت در مقابل دلایل محکم مارکس و انگلس را نداشته است. ریشه کلام در کجاست: اول توضیح کوچکی و آن اینکه مارکس و انگلس کلمات کمونیسم و سوسیالیسم را بشکل تقریباً مترادف استفاده میکردند. و اما ریشه کلام که از درک مادی تاریخ این دو رهبر بزرگ پرولتاریا ناشی میشود، آقای ادیب خوب گوش کن:

صنعت بزرگ پرولتاریا را و بازار جهانی را بوجود آورد و هر چه بیشتر و بیشتر گسترش داد. پرولتاریا برپایه ذات طبقاتی خود گورکن بورژوازیست، مناسبات سرمایه داری کم کم به زنجیری بر دست و پای رشد شیوه تولید تبدیل شده است و بحرانهای سرمایه داری بعنوان جزئی جدایی ناپذیر از این سیستم تبدیل شده اند. این رشد بازار جهانی تمامی ملل دنیا را (باستثنای اقوامی عقب افتاده در گوشه و کنار) چه از نظر اقتصادی (بلاخص تجارت خارجی) و چه از نظر سیاسی چنان بیکدیگر پیوند داده که هیچ اتفاقی در يك کشور رخ نمیدهد که اثر آن در دیگر کشورها نمود نداشته باشد. در دورانهای رونق سرمایه داری صحبت از انقلاب اجتماعی نمیتواند مطرح باشد چرا که اینها در دوره هایی امکانپذیرند که شیوه تولیدی با مناسبات تولیدی در تعارض افتاده باشد و جامعه سرمایه داری را بحران فراگرفته

باشد. انقلاب کمونیستی که منجر به نابودی مناسبات سرمایه داری میگردد و برپایی دیکتاتوری پرولتاریا (فاز اول کمونیسم، سوسیالیسم) نمیتواند به پیروزی برسد مگر اینکه در آن واحد یا پیدری در لاقل چند کشور متمدن سرمایه داری رخ دهد. پرولتاریا در يك کشور رشد یافته سرمایه داری پس از شکست بورژوازی و برقراری دیکتاتوری خود میتواند در عرض مدت کوتاهی مالکیت اشتراکی را لاقل در صنایع بزرگ جانشین مالکیت خصوصی کند ولی اینها بخودی خود یا بتنهایی دلیل بر پیروزی انقلاب نیست. انقلاب سوسیالیستی (کمونیستی) زمانی به پیروزی میرسد که جامعه انقلاب کرده بر مبنای اقتصاد سوسیالیستی اداره شود، این پایه ریزی اقتصاد سوسیالیستی (فاز اول کمونیسم) بستگی به تجارت خارجی دارد، چیزی که نمیتواند محدود به يك کشور بماند جایی که بازار جهانی تمام مناطق دنیا را زیر نفوذ خود دارد (ممکن است آقای ادیب بخواهد مانند رابینسن کروزو در کشور خود بماند!! نقد این مسئله را در کتاب نقش قهر در تاریخ انگلس بیابید). اگر این شرایط یادشده مهیا شد و چند کشور با انقلابات پرولتری خود دیوار بازار جهانی را شکستند و توانستند بنیادهای عظیم سوسیالیسم را در کشورهای خود بنا نهند، آنوقت و فقط آنوقت است که يك کشور بنا به سطح بالاتر تولیدی و ثروت بیشتر میتواند دوران گذار سوسیالیستی (فاز اول کمونیسم) را بتنهایی و زودتر از بقیه پشت سر گذاشته و وارد فاز بالاتر کمونیسم گردد (البته این مرحله از رشد بدون انجام انقلاب قهرآمیز انجام میپذیرد، بنابراین بر خلاف عقیده آقای ادیب رهبران مارکسیسم نمیتوانسته اند از این مرحله سخن بگویند جایی که از انقلاب پرولتری صحبت بمیان بوده. و لنین هم از پیروزی نهایی انقلاب صحبت میکرد و منظورش هم از زمان شروع انقلاب تا زمانی است که جامعه بر مبنای اقتصاد سوسیالیستی اداره میشود و بعد از آن دیگر رشد تدریجی و نه انقلابی مطرح است).

این چکیده ای بود از آنچه بنظر من در این مورد مد نظر مارکس و انگلس و حتی لنین است، حالا من از خوانندگان میخواهم که بروند و آثار یادشده در مقاله اول من را باز خوانی کنند و ببینند که آیا آنها نیز به همین نتیجه ها میرسند یا نه؟ من بدلیل اینکه آقای ادیب در مقاله خود برخورد مستقیم به نقل و قولهای یادشده در مقاله اول نکرده اند به همین میزان بسنده میکنم و امیدوارم که همین میزان کمک به تفهیم مسئله نزد آقای ادیب هم کرده باشد.

نوامبر ۲۰۰۴
ف. فرخی